

مقدمه ای در بررسی جایگاه قرآن در علوم انسانی

قرآن داعیه‌ای جدی در ساخت فرهنگ و تمدن دارد و بخش زیادی از آیات قرآن مستقیماً به موضوعات مرتبط با جامعه انسانی یا سرنوشت انسان یا زیرساخت‌های جوامع بشری یا سنن الهی حاکم بر جوامع بشری پرداخته است.

قرآن داعیه‌ای جدی در ساخت فرهنگ و تمدن دارد و بخش زیادی از آیات قرآن مستقیماً به موضوعات مرتبط با جامعه انسانی یا سرنوشت انسان یا زیرساخت‌های جوامع بشری یا سنن الهی حاکم بر جوامع بشری پرداخته است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن پیش رو یادداشتی است از مسعود فقیهی، کارشناس علوم دینی و قرآنی که به بررسی شیوه‌های واکاوی و خوانش متن در قرآن می‌پردازد؛

جایگاه بشر در فهم علوم چنان ویژه است که به نظر می‌رسد، اصالتاً علوم متکی به انسان هستند؛ چنان که بن‌مایه و خاک ریشه آگاهی‌های انسانی را علوم انسانی لقب داده‌اند. البته این بدان معنا نیست که خاستگاه آگاهی‌ها و دانش‌ها انسان باشد، که اگر اینگونه بود، مفاهیم بین دو انسان امری ناممکن بود، زیرا معرفت مشترک و بین‌الذهانی وقتی پدید می‌آید که حوزه معرفتی فراتر از انسان نیز وجود داشته باشد، بلکه بدان معنا است که انسان محور فهم و کشف و تبیین آن چیزی است که در بیرون یا درون اوست.

معارف متافیزیکی، اعم از فلسفی یا الهیاتی نیز همچون دیگر علوم، لازم است که توسط بشر ادراک شوند. البته تفاوت فلسفه با الهیات در این است که فلسفه خاستگاهی انسانی داشته و زائیده انسان است. در فلسفه انسان محور است، مبدأ است و مقصد است، در واقع در فلسفه، جهان حول انسان می‌چرخد. اما در الهیات، خداوند محور است و انسان در مسیر او، در سیر به سمت او. ما در اینجا قصد نداریم که به این وجوه افتراق اشاره کنیم، اما فی‌الجمله چنین می‌نماید که فلسفه و الهیات دو مبنا و دو جهت متضاد دارند. (۱)

هرچند انسان نمی‌تواند بدون آنکه خود در جایگاه شناسنده بنشیند، این معارف را بشناسد اما تفاوت مبنا در شناخت شناسی، می‌تواند سبب پدید آمدن نحله‌های گوناگونی شود. برخی برآنند که روش و مبنا، هر دو باید متخذ از الهیات باشد و دیگر شناخت‌ها یا عقیم‌اند یا ره به خطا می‌برند. این افراد عمدتاً با رویکردی ظاهرگرایانه و یا اخباری با الهیات مواجه شده و پای فهم را از دایره نقل بیرون نمی‌نهند. مشکل اساسی این نحله، شیوه مواجهه با دستاوردهای معرفتی و تجربی‌ای است که بشر، بدون انکاء، به هیچ دین و آئینی (۲) به دست آورده و توانسته سازه‌های زیستی و تمدنی خود را بر آن بنیان نهد.

در مقابل، عده‌ای را عقیده بر آن است که روش‌ها می‌تواند مستقل از الهیات، ساخته و پرداخته شده و سپس مبانی دینی نیز در آنها به کار گرفته شود. فیلسوفان دینی و متکلمین از این دسته‌اند. چالش بزرگ پیش روی این گروه، ناسازگاری برخی مواد معرفتی موجود در روش‌شان با مواد معرفتی دین است. چنان که مثلاً خداوند را نه به عنوان آفریدگار که به عنوان یک مسئله فلسفی و تحت مقوله وجود بررسی می‌کنند. همین نگاه در بسیاری از موضوعات، از سویی سبب افول آن معارف متافیزیکی از تقدس و تعالی فرابشری شده و از سویی دیگر کارکرد اصلی و ذاتی الهیات را دگرگون می‌کند. چالش دیگری که پیش روی این گروه قرار دارد، ناتوانی در پیش برد علوم بشری، به دلیل وجود موانع معرفتی در حوزه الهیات است. اینان نمی‌توانند چنان که باید، روشهای زائیده انسان را در توسعه و ترویج دانش‌ها به کار گیرند و به همین سبب با توقف رشد علم و معرفت مواجه‌اند.

در برابر این دو نحله، رویکردی است که محصول فکر انسان را به عنوان مبانی معرفت می‌شناسد و همه‌ی معارف را یا انسانی می‌داند یا آنها را به دادگاه پرسشهای انسانی فرامی‌خواند. این دسته حتی می‌توانند کیش و دین ایجاد کرده و در یک سیطره تمدنی، نیازهای انسان را پاسخگو باشند. پرسش بزرگ پیش روی این گروه، تقلیل هویت انسانی به جهان مادی و ناتوانی در تعریف و تأمین مفهوم سعادت و بالتبع ناتوانی از رضامند نمودن بشر از زندگی است. چالش دیگر این گروه ناتوانی در تبیین مفاهیمی است که بشر مبدع آن نبوده و یا در حوزه معرفت وی قابل تبیین نیست. از سویی دیگر کیفیت بین‌الذهانی نمودن آنچه اصالتاً حقیقتی خارج از انسان ندارد یا لاقل به ذهن در نمی‌آید، مشکل دیگر این گروه است.

البته این دسته‌بندی قطعی و تام نیست و نحله‌های دیگری نیز وجود دارد اما به دلیل ضعیف‌تر بودن نسبت به این سه رویکرد، به آن اشاره نشد.

هر چند این سه رویکرد معرفت‌شناختی هدف‌هایی را برای سازواره‌های اندیشه‌ای خود در نظر می‌گیرند، اما این هدف‌ها گاه چنان از هم دورند که نمی‌توان آنها را با هم نزدیک دانست و تلاشی برای نزدیک نمودن آنها انجام داد. شاید مفاهیم متعالی‌ای چون آزادی، عدالت، انسان دوستی، ارزش‌های اخلاقی، حقیقت‌طلبی، زیبایی دوستی و... در ظاهر از مشترکات آنها باشد، اما

هم تعریف و حدود و ثغور این مفاهیم و هم شیوه دست‌یابی به آنها بسیار متفاوت است.

با این مقدمه شاید بتوان، جایگاه نقل، در معرفت‌شناسی بشر را بهتر باز شناخت و دلیل اصلی ناکارآمدی نقل (کتاب مقدس و روایت) در ساختن فرهنگ و تمدن بشر امروز را دریافت.

البته آنچه ذکر شد، حصر نبوده و چه بسا مورد نقد قرار بگیرد و البته کسی که دغدغه کاربردی کردن نقل را دارد، لزوماً به یکی از این سه روش پایبند نیست، اما اینها گزارشی بود، از سه شیوه ممکن و موجود در مواجهه با نقل که نقاط ضعف و قوتی دارند و نمونه‌هایی آن را در پژوهشگران و متخصصان دین پژوهی به وفور می‌توان یافت.

هم خود قرآن به عنوان یک کتاب مقدس دینی و هم پیروانش، داعیه‌ای جدی در ساخت فرهنگ و تمدن دارند، تا حدی که بخش زیادی از آیات قرآن مستقیماً به موضوعات مرتبط با جامعه انسانی یا سرنوشت انسان یا زیرساخت‌های جوامع بشری یا سنن الهی حاکم بر جوامع بشری پرداخته است. حتی در یک نگاه کلی شاید بتوان مبانی انسان‌شناسی را نیز از قرآن استنباط نمود، چنانکه تلاش‌هایی نیز در این راستا صورت گرفته است. اما قرآن، یک متن مکتوب است که از وجوه گوناگون، شبیه به بقیه متون مکتوب است و از بسیاری جهات، با آنها متفاوت است. از همین منظر، هم می‌توان با دستاوردهای بشر در خوانش متن با قرآن مواجه شد و هم لازم است که به وجوه تمایز قرآن با متون بشری توجه نمود؛ پرداختن به هر یک از این دو وجه بدون توجه به سویه دیگر، حذف بخش بزرگی از توانمندی قرآن در ساختن بشر و متعالی نمودن وی است.

از جهت متن بودن، قرآن نیز می‌تواند و لازم است که از هر یک از علوم زیر مورد مذاقه و واکاوی قرار بگیرد.

۱) زبان‌شناسی قرآن: علاوه بر وجوه لغوی قرآن که به خوبی به آن پرداخته شده، ترمینولوژی واژه‌های قرآنی نیز باید به دقت بررسی شود. شبکه مفهومی حول هر واژه، ساخت دستوری هر واژه و معنای متناسب آن، ریشه‌شناسی واژه‌ها در حوزه‌ی زبان‌های سامی و غیرسامی، ریشه‌شناسی مفاهیم واژه‌ها در عهدین، بررسی تطور و تحول مفهومی و معنایی واژگان، وجوه ادبی و بلاغی قرآن و بستر معنایی عبارتهای قرآنی همه از زیر شاخه‌های شناخت زبان قرآن هستند.

۲- هرمنوتیک قرآن: بررسی معنای متن از منظر مؤلف (خداوند یا رسول خدا)، از نظر خواننده و از نظر تاریخ تطور مفهومی و کیفیت کشف معنای اصلی متن.

۳- تاریخ قرآن: بررسی تاریخ کتابت قرآن و مباحث آن.

۴- بررسی نسبت قرآن و فلسفه: بی‌شک پس از نهضت ترجمه (۲۵۰ هـ) و ورود مفاهیم فلسفی از دو زبان سریانی و یونانی به حوزه اندیشه عربی - اسلامی، فلسفه، تأثیر به سزایی بر فهم معارف دینی داشته و دارد. اگر معتقد باشیم که قرآن، شیوه‌ی مفهومی مستقلی را سامان داده و عرضه نموده است، باید بتوان نسبت این شیوه را با معرفت فلسفی و میراث فلسفی به خوبی تبیین نماییم تا سازوکاری مفهومی قرآن، خود را به خوبی نمایان سازد. این کاری ست سترگ که تقریباً وانهاده شده و به آن پرداخته نشده است، بلکه بیشینه مفسرین و محققین قرآنی، معرفت فلسفی را لازمه و پیش فرض فهم قرآن می‌دانند، لذا از منظر فلسفی با قرآن مواجه شده و آن را می‌خوانند.

۵. نسبت قرآن و فقه: فقه، به عنوان شیوه فهم دین به منظور استنباط احکام و قوانین عملی (عبادی، اخلاقی، قانونی در حوزه‌ی فردی و جمعی)، بخش معظمی از گنجینه معرفتی خود را وام‌دار قرآن است. فی‌الواقع قرآن به عنوان کتاب مرجع فهم دینی، شیوه‌ی تفقه و فقاقت را به مردم توصیه نموده و همین سبب ایجاد علم فقه شده است. اما با توجه به این که معرفت فقهی منابع دیگری را چون روایت یا عقل دارد، نمی‌توان به درستی میزان اثربخشی قرآن در حوزه‌ی معرفت فقهی را تعیین نموده و به اصلاح آن همت گماشت. از این جهت تبیین نسبت فقه و قرآن با شیوه‌ای مستند و مستدل، ضروری به نظر می‌رسد.

۶- نسبت قرآن و روایات: روایات صادره از معصومین (در فقه شیعه) و یا صادره از پیامبر (ص) و صحابه (در فقه اهل سنت)، از چنان اعتباری برخوردار است که در کنار قرآن و بعضاً مقدم بر قرآن، منبع معرفت دینی قرار می‌گیرند. هر چند قرآن، در موارد متعددی به لزوم پیروی از نبی‌اکرم یا اولیاء معصومین یا سیره‌ی آنها سفارش نموده است و بلکه شرط اصلی فهم خودش را تبعیت از آنها دانسته، اما اعتبار فهم فردی را منتفی ندانسته و در عین حال جایگاه معصوم در فهم خودش را تبیین نموده است. تمایز بین معصوم یا روایت‌وی، تعارض یا توافق روایت با قرآن و نحوه‌ی اعتبارسنجی و راستی‌آزمایی آن با معیار قرآن، میزان کاربردی و کارآمد بودن روایات در مقابل قرآن و از همه مهمتر، اعتبار هراس فقها از ورود به دایره‌ی قداست قرآن، از مواردی هستند که نیاز به پژوهش دارند.

۷- نسبت قرآن و علوم تجربی و دستاوردهای آنها: بررسی اینکه قرآن، علوم تجربی و معرفت و جهان بینی ناشی از آن و ابزار و فناوری حاصل از آن را تا حد معتبر می‌داند و آیا اصلاً به آن پرداخته یا آن را مسکوت گذاشته، از دیگر چالش‌های پیش روی قرآن پژوهان است.

۸- نسبت قرآن و عرفان: با توجه به اینکه خداشناسی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی عرفانی، یکی از رویکردهای مهم و برجسته‌ی شناخت بشر است و سابقه‌ای کهن هم دارد و در تفکر و اندیشه‌ی اسلامی، به ویژه در حوزه‌ی فهم و تفسیر آیات قرآن، اثری به سزا داشته است، اعتبارسنجی شناخت عرفانی در شناخت‌شناسی قرآنی و جایگاه و اهمیت آن و شاخص‌ها و ویژگی‌های شناخت عرفانی، از مسئله‌های بسیار مهم در تبیین معرفت راستین قرآن است.

اینها بخشی از رویکردهای بشری در رویارویی و ورود به قرآن بود. اما از وجوه دیگری نیز قرآن با کتاب و دست‌نوشته بشر تفاوت‌هایی اساسی دارد که بی‌توجهی به آنها سبب می‌شود که آنچه قرآن، آن را به عنوان هدف نزول خود معرفی کرده، از کف برود و قرآن نیز دستخوش روزمرگی و کهنگی گردد.

از آن وجوه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- قرآن دارای دو سطح عالی و دانی است. از سطح عالی آن با عباراتی نظیر «ام‌الکتاب» «لوح محفوظ» و «الکتاب» یاد شده که به اعتبار آیه‌ی «... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۴۴/نحل) تنها و تنها در اختیار نبی مکرم اسلام قرار گرفته است و از سطح دانی آن با عنوان «قرآن»، «کتاب»، «مُتَزَّل» و عباراتی از این دست یاد شده که در دسترس بشر بوده و مقدمه و دستمایه تفکر و فهم بشر است. از این جهت می‌توان قرآن را به ریسمانی شبیه دانست که یک سر آن در دست بشر و یک سر آن در دست خداست و از این جهت قرآن تنها یک متن نیست، بلکه حلقه وصل آسمان و زمین است و بالابرنده و تعالی‌دهنده انسان.

نگاه صرفاً متنی به قرآن، عمق و بطن را از آن می‌گیرد و آن را به گزاره‌هایی بی‌روح مبدل می‌کند که کاملاً در زمانی - در مکانی و ایستا است و داعیه اصلی قرآن در رسالت جهان شمولش را ناکام می‌نهد. رویکرد صرفاً متنی به قرآن، قرآن را به یک متن تاریخی مقدس که همانند دیگر اشیاء تاریخی به دست ما رسیده فرو می‌کاهد و به ما اجازه می‌دهد که با همان ابزارهای تحلیل میراث گذشتگان آن را واکاوی کنیم. از این جهت، قرآن نه یک متن زنده که یک متن مرده است که هر کس، با هر شیوه‌ای می‌تواند آن را واکاود و بدیهی است که این آسیب قرآن پژوهی است. به ویژه این که این رویکرد در میان مستشرقین و بالتبع در میان محققین علوم قرآنی کشور ما نیز دامن گسترده است.

۲- مفسر قرآن، به تعبیر خود قرآن پیامبر و ولی است. در نگاه قرآن، هر کسی نمی‌تواند به تبیین و بازنمایی راستین آیات قرآن دست بیازد، بلکه این کار تنها و تنها از عهده کسی برمی‌آید که ولایت‌اش در طول ولایت خداوند بوده و دانش لازم برای تبیین کتاب به وی داده شده است، که به تعبیر شیعه، این علم تنها در اختیار ۱۴ معصوم است. از همین منظر، قرآن کتابی است که متن خوانی و فهم و استنباط و عمل به آن، نیاز به معلم الهی مؤید دارد و هیچ کس نمی‌تواند صرفاً با تکیه به فهم خود و بدون اتکاء به شخص معصوم یا سخن و سیره او، به قرآن عمل نماید.

این ویژگی قرآن از یک سو، سبب مصونیت قرآن، از در افتادن به ورطه اعوجاج و انحراف فهم انسانی شده و از سوی دیگر، قرآن را از یک متن ناکارآمد به دستورالعمل زندگی مبدل می‌کند، چنانکه در سیره معصومین، استنباط یا استشهاد به آیات قرآن، در بسیاری از روایات باقی مانده از آنها، مشهود است. البته این وجه تمایز، در دامن خود، حامل مسئله‌هایی است که پاسخ آنها، پژوهش‌های مفصلی را می‌طلبد، برای نمونه: جایگاه فهم افراد در برابر فهم معصوم از قرآن؛ تفاوت جایگاه شخص معصوم با روایت به جا مانده از معصوم، در فهم قرآن، کیفیت بهره‌گیری از قرآن در دوران غیبت معصوم؛ جایگاه علوم بشری، به ویژه علوم مربوط به خوانش و فهم متون و پرسش‌هایی از این دست.

۳- إعجاز قرآن. به تعبیر خود قرآن، هیچ کس جز خداوند نتوانسته و نخواهد توانست که کتابی همانند قرآن بیاورد (تحدی قرآن در إعجاز خودش). از این جهت، این متن دارای ویژگی فرا بشری بودن است. هر چند به تدبر عموم مردم در قرآن (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ) (۸۲/نساء و ۲۴/محمد)) سفارش شده و قرآن، هدایت برای مردم (ناس) شمرده شده است، اما به دلیل ویژگی‌های خاص قرآن در وجوه مختلف، ایجاد نسخه‌ای بدیل یا مشابه آن برای بشر ناممکن قلمداد شده است. البته ذیل این ویژگی بحث‌های مهم همچون شاخص‌های اعجاز، چگونگی اعجاز، تأثیر إعجاز در هدایت مردم و... مطرح است که در جای خود بحث شده است.

۴- قرآن، تنها کتاب «آرمان خواهانه» و «تعالی طلبانه» است که جامعه آرمانی و ایده آتش، ناکجاآباد نیست و حتی به اعتبار

خود قرآن (آیه ۱۵/ سبأ) در اُمم سابقه، نمونه‌های آن وجود داشته است. این چیزی است که نمونه آن در هیچ مکتب یا نحله دیگری یافت نمی‌شود؛ به گونه‌ای که تمام مکاتب فکری آرمان‌گرا، آرمان شهر خود را در افق‌هایی دست نیافتنی ترسیم نموده‌اند. هر چند قرآن در آیات مختلف، به انسان وعده داده که در صورت تقوایی و انجام عمل صالح، همین جوامع بشری را نیز مشمول لطف و رحمت خداوند قرار بدهد (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ... ۹۶/اعراف)، در عین حال جامعه آرمانی‌ای را به مستضعفان وعده داده که در آن، آنها امام (پیشوا) و میراث‌دار گذشتگاه خواهند بود. نکته مهم در ترسیم حکومت مستضعفان این است که هرچند آنها یگانه حاکمان کل زمین (الارض) خواهند بود، اما حکومت آنها در امتداد حکومت‌های عدل پیشین روی زمین و بر سنت آنها خواهد بود و بدین معنی، از نظر قرآن حکومت عدل مرضی خداوند تا پیش از قیام امام عصر (عج) هم متصور است و هم ارزش‌های آنها چنان است که برای مستضعفان پذیرفته است.

۵. قرآن کتابی است با رسالتی جهانی و همیشگی، به عبارت بهتر اگرچه که قرآن، از جهت نزول، زمان‌مند و مکان‌مند است، اما از جهت امتداد رسالت و غرض، برای تک تک افراد و همه جوامع، در تمام دوران‌های بشری برنامه و دستورالعمل دارد؛ در آیه‌ی «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ عَلَىٰ... ی. ۱/فرقان»، سه نکته‌ی مهم را بیان می‌دارد:

۱- کلمه العالمین، دلالت بر تمام ابناء جن و انس دارد که مکلف‌اند و هدایت‌پذیر.

۲- از قرآن، در این آیه به فرقان تعبیر شده است که نشان‌دهنده‌ی وجه کارآمد قرآن در تمیز حق و باطل و روشنگری و هدایت‌گری است.

۳- اگر قرآن به منظور انذار مردم بر پیامبر نازل شده باشد، معیت پیامبر و قرآن همیشگی خواهد بود و چون پیامبر انذار دهنده خواهد بود، پس مادامی که العالمین هست و قرآن هست، پیامبر هم باید باشد؛ و چون پیامبر از دنیا رفته است، کسی باید باشد که عدل و همسان پیامبر، عهده‌دار همین وظیفه باشد و به اعتبار آیه‌ی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ... ۵۹/نساء» آن شخص ولی خدا و امام خواهد بود و از همین جا اثبات می‌شود که هم اکنون هم امامی مُنذِر و حیّ هست که میراث‌دار قرآن نازل شده بر پیامبر است و این همان ویژگی دومی است که درباره غیر بشری بودن قرآن ذکر کردیم.

بنابر این، قرآن چونان دیگر کتب نیست که آن را از منظری صرفاً انسانی یا از منظری صرفاً الوهی (و دست نیافتنی) شناخته و تحلیل کنیم و همین امر کار پژوهنده قرآن را مشکل‌تر می‌کند. شناخت شیوه درست فهم قرآن سبب می‌شود که قرآن جایگاه درست خود را در معرفت بشری باز یافته و به سعادت بشر مساعدت نماید.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برخی ممکن است که فلسفه اسلامی به ویژه حکمت اشراق و حکمت متعالیه را از این قاعده مستثنی بدانند، اما شواهد حاکی از آن است که این دو نیز فلسفه‌هایی هستند که پرسش‌های خود را به دایره الهیات نیز تسری داده و سعی کرده‌اند پاسخی در خور الهیات و نقل برای آن‌ها بیابند.

۲. ما در اینجا بر طبق تعریف یونگ در کتاب «ضمیر پنهان»، دین و کیش را متمایز از هم می‌دانیم. برای اطلاع بیشتر رجوع نمائید به «ضمیر پنهان، ک. گ. یونگ؛ اسماعیل‌پور ابوالقاسم؛ نشر قطره، چاپ دوازدهم، ص ۲۴».